

مصدق در فارس " ۷مهرماه ۱۳۹۹ - ۲ فروردین ۱۳۰۰"

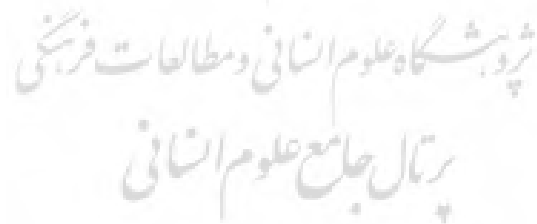
رسول احمدلو^۱

فاطمه رضایی^۲

چکیده

مصدق از جانب مشیرالدوله به عنوان وزیر عدلیه معرفی شد و از اروپا وارد بوشهر شد، ولی هنگام عزیمت به تهران، به پیشنهاد مردم فارس به والیگری فارس منصوب گردید. مصدق در طول ۶ ماهی که والیگری فارس را در اختیار داشت با آگاهی از وضعیت نابسامان فارس دست به اصلاحات اساسی در این ناحیه زد. مصدق به علت مخالفت با کودتا و ریاست وزرایی سیدضیاءالدین طباطبایی استعفا کرد و برای محفوظ ماندن از تعرض عوامل دولتی به بختیاری رفت. این مقاله به وضعیت فارس قبل از ورود مصدق به فارس و اقداماتی که وی برای امنیت و آبادانی فارس انجام داد، می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: مصدق السلطنه، صولت الدوله قشقایی، مشیرالدوله، فارس.



^۱ . دانشجوی کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی.

^۲ . دانشجوی کارشناس ارشد تاریخ انقلاب اسلامی.

مقدمه

محمد مصدق، در سال ۱۲۶۱ هـ. ش در خانواده ثروتمند و متنفذ ایرانی چشم به جهان گشود. پدرش میرزا هدایت الله، وزیر دفتر، عموزاده میرزا یوسف مستوفی‌الممالک صدراعظم پیشین ایران بود. (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۱). مادر وی، ملک تاج خانم نجم‌السلطنه از طرف پدر، نوه بزرگ فتحعلی شاه، خواهر عبدالحسین فرمانفرما و عموزاده ناصر الدین شاه و برادر نجم‌السلطنه فرمانفرما سر دودمان خاندانهای فرمانفرمایان و از دولتمردان ثروتمند و پر قدرت قبل و پس از مشروطه بود. وابستگان و خویشاوندان ایشان، همگی جزو نظام سیاسی حاکم و دربار بودند، بعضی خویشان او از جمله فرمانفرما در نهضت مشروطه خود را از هواداران مشروطه وانمود می‌کردند، اما پس از مدتی تغییر موضع دادند. اغلب خویشاوندان و نزدیکان ایشان در شبکه فراماسونی وابسته به انگلیس عضو بودند. در دوره اول مجلس، مصدق به هنگام تصدی دایی خود فرمانفرما در مقام والی آذربایجان، کفالت امور او را در تهران برعهده داشت. (شمشیری، ۱۳۸۲: ۶۶). مشارالیه، در پی در گذشت پدرش یکی از مشاوران فرمانفرما شد و در کابینه های قوام السلطنه مشارکت نمود. ناصر الدین شاه به دنبال مرگ پدر مصدق و برای تجلیل از خدمات وی، به پسر نه ساله اش، لقب مصدق السلطنه داد. (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۳).

مصدق پس از ترور ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی، به مقام مستوفی خراسان رسید. پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی، وی کاندیدای انتخابات دوره اول مجلس گردید و از طرف اعیان و اشراف اصفهان به نمایندگی برگزیده شد، ولی اعتبارنامه او به علت سن کم مورد اعتراض قرار گرفت و او به مجلس راه نیافت. مصدق در سال ۱۲۸۶ در سن ۲۵ سالگی هنگامی که کمتر از یک سال از صدور فرمان مشروطیت می‌گذشت با امضای سوگند نامه عضویت در جامع آدمیت را پذیرفت که یکی از شبکه های اولیه فراماسونی در ایران و بنیانگذار آن میرزا عباسقلی خان آدمیت از پیروان میرزا ملکم خان موسس فراماسونی در ایران بود. (افشار، ۱۳۸۸: ۶۳). مشارالیه هنگامی که محمد علی شاه پس از به توپ بستن مجلس، شورایی انتخاب کرد تا در مورد مسائل مملکتی به شاه مشورت برسانند از جمله مشاوران شاه بود. مصدق با موافقت محمد علی شاه در سال ۱۲۸۷ شمسی برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت و در پاریس به رشته علوم مالیه به تحصیل پرداخت. مشارالیه چندی بعد به سوئیس رفت و دکترای حقوق خود را از آن کشور اخذ نمود. مشیرالدوله که پس از عزل وثوق الدوله به مقام نخست وزیری ایران شده بود. (جان فوران، ۱۳۸۵: ۳۰۰). مصدق را به عنوان وزیر عدلیه در کابینه خود معرفی کرد. (نجاتی، ۱۳۷۷: ۶). مصدق به همین قصد از اروپا وارد بوشهر شد، مشارالیه هنگام عزیمت به تهران به پیشنهاد چند تن از سرشناسان فارس به والی‌گری فارس منصوب گردید. پیش از پرداختن به زندگانی مصدق در فارس نظر اجمالی به اوضاع فارس قبل از ورود او به آن دیار می‌پردازیم.

اوضاع فارس قبل از مصدق

ایالت فارس به اعتبار موقعیت استراتژیک، جایگاه مهمی در تجارت جهانی در آغاز عصر جدید یافته بود. این ایالت در مسیر جاده بوشهر- تهران قرار داشت که این جاده پس از راه رشت- تهران از پر رفت و آمدترین راههای ایران به شمار می‌رفت. جاده بوشهر - تهران اهمیت اقتصادی فراوانی داشت زیرا بسیاری از کالاهای وارداتی و صادراتی ایران از این مسیر عبور می‌کرد. از سوی دیگر، با حضور قدرتهای تجاری اروپایی به ویژه بریتانیا که از عهد صفویه به این منطقه وارد شد بودند، این بخش از کشور راکنون توجه قدرتهای خارجی و محل رقابت میان خود کرده بودند. بوشهر، لنگه، بندرعباس از بندرهای مهمی بودند که حلقه اتصال تجارت قدرتهای خارجی با شهرهای فارس مانند لارستان، کازرون و شیراز، واقع شدند. (شفیعی سروسستانی، ۱۳۸۳: ۱۸).

ایالت فارس که از آغاز جریان نهضت مشروطیت به دو نیروی مستبد و مشروطه خواه تقسیم شده بود اوضاعی نابسامان داشت، کشمکش مردم آزادیخواه با علاءالدوله مستبد، کوششهای سیدعبدالحسین لاری در لارستان و بندرعباس، مداخلات سیاسی انگلیسیها تحت عنوان حفظ امنیت راههای تجاری، اشکالات استقرار ژاندارمری سوئدی تازه تاسیس و ... فارس را کانونی از بحرانها و مشکلات ساخته بود. پس از انقلاب مشروطیت نفوذ حکومت مرکزی بر ایالات کاهش یافت. اگرچه حکومت مرکزی برای کنترل و حفظ اقتدار نمایندگانی را به عنوان والی و حاکم ایالات منصوب و بدان نواحی گسیل می‌داشت، اما نمایندگان به دلیل ساختار قومی قبیله‌ای برخی از مناطق، از اجرای مسئولیت و تسلط بر اوضاع ناتوان بودند و به ناچار در مناسبات قومی به مهرهای در اختیار یکی از گروهها تبدیل می‌شدند. (راضی، ۱۳۸۱: ۴۰-۴۱). در این زمان فارس به میدان کشمکش و نزاع بین خوانین و متنفذین محلی تبدیل شده بود که بر مسائلی چون تصاحب زمین و اخذ عوارض راهداری با یکدیگر درگیر بودند. (وثوقی، ۱۳۸۳: ۷۷).

فارس از نظر سیاسی عمدتاً به دو بخش تقسیم می‌شد، قسمت غربی و شمال به جز کهگیلویه در دست قشقاییها و تحت رهبری ایلخانی آنان، صولت‌الدوله بود، قسمت مشرق و جنوب شرقی هم در اختیار ایلات خمسه به رهبری محمدرضاخان قوام‌الملک و خانواده قوام بود. اغلب آشوبها و بی - نظمی‌ها در این ایام بر اثر رقابتی بود که بین قوام‌الملک و صولت‌الدوله یا نمایندگان آنها وجود داشت و حکام فارس برای اینکه موقعیت خود را حفظ کنند مدام وقت خود را صرف خوش خدمتی به طرفین می‌کردند. (دومرینی، ۱۳۷۵: ۳۲-۳۳). کشمکش و رقابت سران ایلات قشقایی و خمسه از عوامل اصلی ناامنی راههای فارس بود. ایل خمسه که در جنوب شرقی فارس پراکنده بودند، علاوه بر ناامن کردن جاده بندر عباس- کرمان که از املاک آنها می‌گذشت، با تعدی و تجاوز به املاک مردم و تصرف دارییهای آنها این منطقه را ناامن کرده بودند. (هدایت، ۱۳۶۳: ۳۰۴). وجود خوانین متعدد در مسیر جاده بوشهر- شیراز و رقابت آنها بر سر منافع حاصل از راهداری، با کشمکشها و درگیریهای فراوان همراه بود و در بعضی مواقع موجب مسدود شدن جاده می‌شد. از

آنجایی که حاکم فارس قدرت و ابزار کافی برای جلوگیری از این درگیریها را در اختیار نداشت. موفقیت او در ایجاد آرامش و امنیت در راهها رابطه مستقیمی به میزان همکاری دو قدرت بومی یعنی صولتالدوله و قوامالملک داشت. در صورت مخالفت هر یک از این دو، تمام برنامه‌های حاکم فارس برای اعاده نظم و امنیت در راههای فارس بی‌نتیجه بود. خوانین کوچک محلی نیز راههای تجارتي ویژه‌ای در اختیار داشتند که تمام منافع آن در اختیارشان بود. به همین علت دستور می‌دادند برای سد کردن راه کاروانها مشکلات عمده‌ای ایجاد کنند. (پی‌یر ابرلینگ، ۱۳۵۸: ۷).

هنگامی که جنگ جهانی اول آغاز شد مهدیقلی مخبرالسلطنه والی فارس بود او پس از رضاقلی-خان نظام‌السلطنه به این مقام رسیده بود. وارث تمامی مشکلاتی شد که منتهی به عزل نظام-السلطنه گشت. (مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت هشتادمین سال شهادت رئیسعلی دلواری، ۱۳۷۳: ۱۵۳). شروع جنگ جهانی اول و گسترش آن به خاورمیانه، فارس را نیز مانند دیگر نقاط ایران تحت تاثیر قرار داد از جمله این تاثیرات نزدیک شدن صولتالدوله، ژاندارمری و مخبرالسلطنه به یکدیگر بود زیرا گرایش‌های ملی در نزد همه آنها مشترک بود. در سال نخست جنگ بین‌الملل، فارس نیز مانند سراسر ایران تحت تاثیر احساسات مخالف با روس و انگلیس قرار داشت، علاوه بر آن فتاوای علمای عتبات همانگونه که همه ایلات را علیه روس و انگلیس به هیجان آورده بود، روحانیت محلی فارس را نیز به تلاش شورانگیزی واداشت. (وثوقی، ۱۳۸۳: ۲۳۲). صولتالدوله در غره شعبان ۱۳۳۶ ه.ق. همزمان با حکم جهاد سید لاری به مبارزه بر علیه انگلیسیها برخاست. انگلیسیها برای ضربه زدن به قشقایها به ایجاد نفاق در بین قشقایها پرداختند و با همیاری قوام-الملک و فرمانفرما توانستند با فریب سردار احتشام برادر ناتنی صولتالدوله و با وعده ایلخانیگری قشقایها به سردار احتشام و ایل بیگی قشقای به علی‌خان، قدرت قشقایها را سرکوب و صولت-الدوله را از ایلخانیگری عزل نمایند. (قهرمانی ابیوردی، ۱۳۷۱: ۲۷۸-۲۷۹). پس از مخبرالسلطنه، قوامالملک رشته امورات فارس را در دست گرفت. قوامالملک به علت گرایش انگلیسی که داشت به مقابله با مردم فارس برخاست و در آخر مجبور به فرار شد. پس از وی ژاندارمری کنترل اوضاع فارس را در دست گرفت. سپس عبدالحسین میرزا فرمانفرما حکومت فارس را در دست گرفت. وی در مدتی که حاکم فارس بود در فکر منافع بریتانیا بود. وی به همین دلیل شروع به سرکوب بزرگان فارس نمود که از جمله می‌توان به نایب میرزا و اسدخان و امام‌قلی خان را به توپ بست. وی برای ایجاد نفاق در بین مردم فارس خانهای طوایف را به جان هم انداخت و رئیس قبیله را به جان رئیس قبیله دیگر می‌انداخت. (قهرمانی ابیوردی، ۱۳۷۱: ۳۰۷-۳۱۱). جنگ جهانی اول برای مردم ایران بد اقبالی‌ها و مشقات بی‌شماری به همراه آورد. مناطق وسیعی در اثر جنگ تخریب شده، ده‌ها هزار ایرانی دچار قحطی شدند یا پس از بیماری مردند، بسیاری زندگی خود را در اثر عملیات نظامی از دست دادند و یا خسارت دیدند. دفاع از تمامیت ملی در برابر دست اندازی‌های قدرت‌های بزرگ که هر کدام تسلط بر ایران را پاداشی در نبرد برای مستعمرات جدید و حوزه‌های

نفوذ خود می‌دیدند، ناممکن بود.

جنگ انگلیسیها با قشقاییها به سختی به پیروزی انگلیسیها به پایان رسید، زیرا برنده و بازنده هر دو به یک نسبت مغلوب حمله هولناک آنفولانزا در ۱۹۱۸ بودند بیماری یک پنجم جمعیت را قتل عام کرد و با همان شدت نفرات قوای حاضر در شیراز و فیروزآباد را هم در بر گرفت. شیراز ۱۰۰۰۰ نفر از جمعیت ۵۰۰۰۰ نفری خود را از دست داد. قحطی جنگ جهانی اول اینقدر برای مردم فارس سنگین بوده است که مقامات مسئول ایرانی حتی کفن را هم احتکار می‌کرده‌اند و مردم از فرط بیچارگی و نومیدی، افتان و خیزان خود را به مسجد رسانده‌اند تا در آنجا بمیرند. (مجد، ۱۳۸۷: ۷۹-۸۰).

انتصاب مصدق به والیگری فارس

پس از اینکه مشیرالدوله، مصدق را به عنوان وزیر عدلیه در کابینه خود معرفی کرد، مشارالیه از اروپا عازم ایران شد. مصدق هنگامی که با کشتی از بمبئی عازم ایران بود در راه با سرپرسی ساکاکس ملاقات نمود. ساکاکس پس از کسب اطلاع از وضعیت مسیره مصدق خبر داد که راه آهن بصره به بغداد خراب است و امکان ورود به ایران از راه بغداد وجود ندارد. به همین علت مصدق تصمیم گرفت از راه بوشهر وارد ایران شود. مصدق به چند دلیل بوشهر را برای ورود به ایران انتخاب نمود. یکی محض آنکه گرفتار پذیری شیخ خزعل نشود. دیگر آنکه راهی محمره راهی بوده که در آن زمان فقط با اسب، سفر امکان پذیر بوده و به دلیل اینکه فرزندان مصدق در این سفر همراه وی بوده‌اند و همچنین نداشتن لوازم مسافرت و اینکه راه بوشهر به شیراز را با اتومبیل می‌شده مسافرت کرد. (افشار، ۱۳۵۹: ۵۸). وزیر جدید عدلیه برای آنکه خود را به ایران و به جلسات کابینه برساند، در بمبئی اتومبیلی خرید و راننده‌ای اجیر کرد و با کشتی عازم بوشهر شد. وی پس از چند روز اقامت در بوشهر، از راه کازرون وارد شیراز شد. روز بعد از ورود به شیراز، مشیرالدوله تلگراف کرد که برای مخابره حضوری مصدق در تلگرافخانه حاضر شود. مشیرالدوله در طی تلگرافی به مصدق اطلاع داد که طبقات مختلف فارس وی را به عنوان والی خود انتخاب نموده‌اند. در آن ایام فارس بسیار ناامن بود. به هر کس تکلیف می‌کردند که ماموریت فارس را قبول کند، شرایط زیادی را از قبیل در اختیار گذاردن اعتبارات و تهیه قوه نظامی عنوان می‌کرد و چون خزانه دولت در آن وقت تهی بود دولت از قبول پیشنهادهای آنها سرباز می‌زد.

وی از مصدق در خواست نمود تا این پیشنهاد را بپذیرد و هر پیشنهادی که در ایجاد انتظامات فارس لازم می‌داند تلگراف کند تا ترتیب اثر داده شود. (افشار، ۱۳۵۹: ۶۰). مصدق در جواب تلگراف مشیرالدوله اظهار کرد که قبول این ماموریت، موکول به مساعدت و همراهی مردم در فارس است. اگر آنها با نظریاتش موافقت کنند این خدمت را قبول می‌کند، والا رد می‌کند که شخص دیگری را به این سمت از تهران روانه فرمایند. با مراجعت از تلگرافخانه به منزل (خانه مویدالملک) از تمام طبقات آمدند پس از مذاکراتی چند بین مصدق و مردم. به آقای مشیرالدوله تلگراف کرد

با همکاری مردم این انتصاب را قبول نموده است. در جریان مذاکرات در خانه مویدالملک، میرزا باقرخان دهقان،

متصدی کارهای قوامالملک اعلام نمود از طرف آقای قوامالملک هر ماه دو هزار تومان به ایالت می‌دهد و ناظر دفتر که متصدی کارهای صولتالدوله سردار عشایر است هم دو هزار تومان در هر ماه می‌دهد. نصیرالملک که یکی از اعیان درجه اول فارس بوده نیز اعلام می‌کند: من هم برای کارهای یومیه ایالتی در سال ۲۰ هزار تومان تعهد می‌کنم. اینها مجموعاً ۶۸ هزار تومان در سال حقوق ایالتی هم که به شخص فرمانفرما می‌رسیده با مخارج عده‌ای سوار، در ماه به ۶ هزار تومان بالغ می‌گردد که در سال ۷۲ هزار تومان و مجموعاً عایدی مصدق را در سال ۱۴۰ هزار تومان قلمداد کردند و گفتند این مبلغ بیش از حقوقی است که در سال به وزیر مالیه داده می‌شود. مصدق در جواب اعلام نموده بود: این پیشنهادات امنیت فارس را تأمین نمی‌کند و بیشتر موجب ناامنی می‌شود زیرا کسی که در ماه به والی ۲ هزار تومان می‌دهد تا به اضعاف مضاعف نگیرد چطور این مبلغ را می‌دهد. بزرگان در جواب گفتند خوب حرفی نیست نگیرید ما هم نمی‌دهیم. مصدق در جواب اعلام می‌دارد " ما نمی‌دانیم کافی نیست باید بگویید که ما هم نمی‌گیریم. " گفتند حال اینطور است ما هم نمی‌گیریم. مصدق می‌گوید: همین مطلب، امنیت فارس را اعاده می‌دهد و تأمین می‌کند. (افشار، ۱۳۵۹: ۶۲).

انتصاب مجدد صولتالدوله قشقایی به ایلخانگیری قشقایی

اسماعیل قشقایی معروف به صولتالدوله در ۱۲۵۲ در فیروزآباد متولد شد. او که از سرداران عشایر بود، پدرش داراب خان رئیس ایل قشقایی و مردی رشید و وطن پرست بود. به علت رشادت و دلیری اسمعیل در تیراندازی و جنگ‌های پارتیزانی، در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه به وی لقب صولتالدوله داده شد. او از طرف پدر مأمور اداره ایل بزرگ و جنگجوی قشقایی شد. همین ایل بود که امنیت جنوب ایران را از هر جهت حفظ کرد. پس از مرگ پدر، مستقلاً ریاست ایل به او داده شد و تقریباً تمام ایالات جنوب ایران از او تمکین می‌کردند.

در آستانه انقلاب مشروطیت، ریاست ایل قشقایی، بر عهده صولتالدوله بود و شیراز در جریان نهضت مشروطیت به دو نیروی مستبد در رأس آن خاندان قوامالملک قرار داشتند و مشروطه خواه تقسیم شده بود. به دلیل عدم حمایت مطلق روحانیت شیراز از مشروطه خواهان، سید و خواهان آغاز نمود. سید توانست در درگیریهای شیراز به موفقیت دست یابد و نیرویی پنج هزار نفری را با عنوان « چریکهای لاری » رهبری نماید. با حمایت نیروهای قشقایی به رهبری صولتالدوله و با یاری تجار شیراز و همراهی محدود عناصر روشنفکر موجود در فارس، جبهه قدرتمند مشروطه-خواهان در شیراز شکل گرفت.

در جنگ جهانی اول صولتالدوله در غره شعبان ۱۳۳۶ ه.ق. و همزمان با حکم جهاد سید لاری به مبارزه بر علیه انگلیسیها برخاست. انگلیسیها برای ضربه زدن به قشقاییها به ایجاد نفاق در بین

قشقاییها پرداختند و بدین منظور با علیخان سالار حشمت برادر صولتالدوله وارد مذاکره شده و با پرداخت ده هزار لیر طلا و وعده ایل‌بیگی او را آماده همکاری می‌کنند. همچنین احمدخان (ضیغم‌الدوله) سردار احتشام برادر دیگر صولتالدوله را با وعده ایلخانی قشقایی و با پرداخت سی هزار لیره و تحویل ده هزار قبضه تفنگ از صف طرفداران صولتالدوله خارج ساختند و با همیاری قوام‌الملک و فرمانفرما صولتالدوله از ایلخانیگری قشقایی عزل نمودند. سردار احتشام ایلخانی قشقایی با اخذ مالیات‌هایی گزاف، مورد نفرت مردم واقع شده بود و اساساً با بودن صولتالدوله مردم حاضر نبودند از او اطاعت کنند. این عدم رضایت که توأم با اغتشاش و ناامنی بود، اولیای امور را به فکر انداخت تا مسئله‌ی صولتالدوله را حل و فصل نمایند، زیرا به اعتقاد اکثر صاحب‌نظران وی تنها کسی بود که برای اداره‌ی ایل بزرگ قشقایی کفایت لازم را داشت. (بیات، بی‌تا: ۱۲۹). فرمانفرما می‌خواست این کار را انجام دهد ولی چون ۶۰ هزار تومان می‌خواست که صولتالدوله برای پرداخت این مبلغ حاضر نشده بود انتصابش به ریاست ایل صورت نگرفت.

مصدق برای برقراری امنیت تصمیم گرفت که بار دیگر که صولتالدوله سردار عشایر به ریاست ایل قشقایی منصوب کند. مصدق ابتدا زمینه ایلخانیگری صولتالدوله را برای قوام‌الملک، صولتالدوله و کنسولگری انگلیس فراهم کرد. این زمینه را ارفع‌الدوله که عازم پاریس بود تا در کنفرانس صلح شرکت کند، فراهم ساخت. او در نامه‌ای به رئیس‌الوزراء شرح ماجرا را شرح داده است. ظاهراً درخواست از جانب صولت‌الوله صورت می‌پذیرد و ارفع‌الدوله با صواب دید مصدق، با آقای قوام-الملک و کنسولگری و سفارت انگلیس مذاکره و زمینه را فراهم ساخته است. مصدق در این رابطه می‌نویسد: «به فیروزآباد نوشتم (صولت‌الدوله) بدون معطلی بیاید. سه روز قبل صولت‌الدوله با سیصد سوار و پیاده آمد سلطان آباد دو فرسخی شهر، آنجا رفته با اتومبیل خود او را برداشته آوردم باغ دلگشا، که متعلق است به آقای قوام‌الملک و به قوام‌الملک تلفن کردم آمد با حضور بنده یکدیگر را بوسیدند. دیروز در شهر شهرت داشت که پلیس جنوب خیال بعضی اقدامات بر علیه صولت‌الدوله دارد. صبح رفتم قونسول انگلیس را در اتومبیل برداشته بردم دلگشا با صولت‌الدوله ملاقات و از طرفین اطمینان موافقت و قول گرفته شد. قونسول را به منزلش رسانیدم. عصری به دلگشا رفته صولت‌الدوله را با اتومبیل خود آوردم ایالت با حضرت آقای مصدق‌السلطنه ملاقات کرد، او را با خودم بردم قونسولخانه از آقای قونسول بازدید کرد به همان ترتیب صولت‌الدوله و تمام سوار و پیاده‌اش با کمال نگرانی و اضطراب منتظر مراجعه او بودند و از سلامت برگشتنش شاد و متشکر شدند.» (افشار، ۱۳۵۹: ۷۶).

پس از اینکه زمینه فراهم شد، حاکم فارس، صولت‌الدوله را به عنوان ایلخانی ایل قشقایی منصوب کرد، اما این اقدام واکنش منفی و شدید رئیس‌الوزراء وقت، وثوق‌الدوله را به همراه داشت. او که تابع نظرات انگلیسی‌ها بود در نامه شدیدالحنی به این اقدام اعتراض کرد. مصدق با این استدلال که انتخاب ایلخانی دارای قاعده و قانون مشخصی نیست که بر اساس آن مراحل انتصاب صورت پذیرد

و طبق روال معمول ایلخانی، مثل حکام جزء بدون پیشنهاد به مرکز تعیین می‌شود، برای اثبات ادعای خویش به انتصاب سردار احتشام اشاره می‌کند که بدون اخذ نظر دولت مرکزی منصوب شده است. (میرزایی دره‌شوری، ۱۳۸۱: ۲۷۸). مصدق در جواب وثوق الدوله می‌نویسد: مملکت در این بود که این حکم بدون تاخیر دقیقه‌ای صادر شود، زیرا که اتفاق بین خوانین در یک ساعت قبل از ظهر حاصل شد و بیم آن می‌رفت که اگر ایالت به این اقدام ترتیب اثری ندهد مفسدین بازین خوانین تفننی نموده و این ایالت را به همان بدبختی‌های سابق دچار سازند. (افشار، ۱۳۵۹: ۱۱۷).

سرکوب شورشیان و ایجاد امنیت در فارس

شروع جنگ جهانی اول و گسترش آن به خاورمیانه، فارس را نیز مانند دیگر نقاط ایران تحت تأثیر قرار داد. از جمله این تأثیرات قحطی بزرگ بود که در بالا به آن اشاره نمودیم. بر اثر قحطی که در فارس رخ داد تقریباً یک سوم جمعیت فارس از بین رفت. و مردم برای نجات از گرسنگی به قتل و غارت قبایل دیگر پرداختند. ایل باصری که یکی از زیر شاخه‌های ایل خمسه بود، برای نجات از قحطی به قبایل دره شوری قشقایی که در اطراف کازون سکنی داشتند حمله و این تیره قشقایی را قتل و غارت می‌کند. مردمان این ایل نیز برای درمان ماندن از گرسنگی به مناطق آبادیه هجوم می‌برند و به ایجاد ناامنی و راهزنی در این نواحی می‌پردازند. آنها حتی پسر ارباب کیخسرو که با مرحوم پرنس ارفع‌الدوله (نماینده ایران در جامعه ملل) از تهران به قصد تحصیل عازم اروپا بوده در آبادیه به قتل می‌رسانند تمام اباهای قیمتی ارفع‌الوله را به غارت می‌برند. مصدق برای ایجاد امنیت راه‌ها در نواحی مختلف دست به اقدامات اساسی زد. وی از حکام نواحی مختلف فارس درخواست نمود تا با استقرار تفنگچیان در مسیر راهها، از راهزنی و قتل و غارت کاروانها و قبایل جلوگیری به عمل آید.

کودتای ۳ اسفندماه و استعفای مصدق از والیگری فارس

در شب ۶ حوت تلگرافی از تهران به مصدق رسید مبنی بر اینکه " در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی و زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود مصمم شدیم که به تعیین شخص لایق و خدمتگذاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم. بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جانب میرزا سید ضیاء الدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه به معزی الیه دیده ایشان را به مقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی به معزی الیه مرحمت فرمودیم، شهر جمادی‌الخر ۱۳۳۹. شاه. "

مصدق نظر به اینکه نه فقط اجراء تلگراف بلکه انتشار آن را هم در صلاح مملکت ندانست تلگرافی در همان روز « ششم حوت ۱۲۹۹ » را به شاه مخابره نمود.

" دستخط جهانمطاع تلگرافی به وسیله تلگرافخانه‌ی مرکزی زیارت شد. در مقام دولتخواهی آنچه

می‌داند بعرض خاکپای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد باعث بسی اغتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل خواهد بود. چاکر نخست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته هرگاه تلگراف مزبور برحسب امر ملوکانه و انتشارش شود و تاکنون آن را مکتوم داشته هرگاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. والی فارس دکتر محمد مصدق."

در دهم حوت ۱۲۹۹ تلگرافی به مصدق رسید مبنی بر اینکه: وی از انتشار خبر انتصاب سید ضیاء شغل ریاست وزراء خوداری نموده و این را مبنی از حدوث اشکالات احتراز نموده. سید ضیاء این کار مصدق را مبنی بر بی اطلاعی مصدق از وضعیت تهران دانست. وی در این باره به مصدق نوشت: « شما وضعیت تهران را همانطور تصور کرده‌اید که قبلاً دیده‌اید و عیناً مشاهده کرده‌اید. نه چنین نیست. دوری مسافت و بی اطلاعی از جریان حضرتعالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته است. این حکومت جدید تشکیل که با اسلحه و آتش یک سر کرده و نماینده‌ی اقتدار قشونی است به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشت چیزی نشان نمی‌دهد و در لحظه‌ی واحد جان، مال، عائله، علاقه اشکال کنندگان به عنوان رهنه صداقت آنها در معرض تهدید گذارده می‌شود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی را مجوز و مشروع می‌سازد. بنابراین تصور اینکه قرائت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند بالمره فکری نارسا بوده است. با کمال اقتدار و با نهایت نیرومندی لازم است وظیفه‌ی خود را ایفاء نمائید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچکس جز خیانت کار نمی‌تواند تردید کند، آن هم فوراً تنبیه می‌شود.

من در اینجا تمام رجال پوسیده و دروغین را توقیف کردم. ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را به هیچ می‌شمارم. حضرتعالی نیز اگر می‌خواهید نماینده‌ی چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطه‌ی مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی‌نهایت این جانب استفاده نمائید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بی‌غرض را مجالی شایسته بدست آمده است. راست و بی‌پرده همانطور که عادت من است به حضرتعالی سابقه می‌دهم که نسبت به شخص شما خوشبین و خیلی مایلیم که از چون حضرتعالی شخص شایسته‌ای در اصلاحات فارس استفاده کنم و به طور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرتعالی آگاه گردم، بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمائید، ولی در عین حال خود را از ذکر این نکته که باز یک شمه‌ای از صمیمیت و صداقت من است ناچار می‌بینم و آن این است که انتخاب طریقی جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سوالات می‌شوند مصلحت نیست و موجب زیان خودشان می‌شود. امیدوارم به نام وطن و به نام اصلاحات حضرتعالی از آن فاصله‌ی بعید آغوش گشوده مرا برادرانه در بغل گرفته کمک و مظاهرات خودتان را با احترام منافع ملی به من اهداء نمائید. روش و منشور خودم را در بیانیه‌ای که امر داده-

ام به ولایات مخابره کنند لا محاله ملاحظه و از عقاید این جانب آگاهی یافته‌اید- ریاست وزراء، سید ضیاءالدین طباطبائی.» (افشار، ۱۳۵۹: ۱۲۶).

مصدق به این تلگراف جواب نداد و تلگراف دیگری از رئیس دولت رسید به شرح ذیل:
ایالت جلیله فارس- برای اطلاع حضرتعالی اعلام میدارد به فرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه به تهران اعزام دارند- ۱۱ حوت، نمره ۱۴۰۱، سیدضیاء الدین طباطبایی ریاست وزراء. به همین جهت هم مصدق به احمد شاه تلگراف کرد و به دولت استعفا نداد. این بود که تلگراف ذیل را به خود شاه مخابره کرد. «نظر به آثار پیش‌آمدهای محتمل الوقوع و کسالت مزاجی که بغتتا عارض شده و چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت ممنوع می- نماید تا ورود آقای قوام‌الملک از ابواب جمعی خودشان به هر زحمتی باشد حوزه‌ی ایالتی را مراقبت می‌نماید و بعد از ورود ایشان امر مبارک خواهد بود، ۱۶ حوت ۱۲۹۹، دکتر محمد مصدق». مصدق از مخابره‌ی این تلگراف دو نظر داشت: یکی این بود که شاه با این جمله از تلگراف مصدق «پیش- آمدهای محتمل الوقوع» توجه کند و بداند که رفتنی است و به همان مقاومت منفی که در مجلس ضیافت لندن راجع به قرارداد نمود اکتفاء نکند و اگر می‌رود نام درخشانی از خود در تاریخ مملکت بگذارد. دیگر اینکه تصور می‌شد حاج مخیرالسلطنه هدایت والی آذربایجان هم از احساسات مردم آن استان که از بدو مشروطه در هر مورد از ابراز وطن پرستی و فداکاری خودداری نکرده‌اند استفاده کند و با یک دولت ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی موافقت ننماید.

تلگراف در جواب تلگراف استعفای مصدق

« ۲ حمل- استعفای شما از ایالت فارس به تصویب جناب رئیس الوزراء قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را به قوام‌الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمایید، شاه» که در این تلگراف شاه خواسته بود برساند که پادشاه مشروطه است و تصویب رئیس دولت را به من ابلاغ نموده است. « مصدق تصمیم گرفت روز ۵ فروردین از شیراز حرکت کند.

اقامت در بختیاری

پس از اینکه احمدشاه استعفای مصدق از ایالت فارس قبول کرد، یکی دو روز بعد به طرف طهران حرکت کرد. مصدق قریب به یک ماه در قریه سیدان نزدیک سیوند در دوازده فرسخی شهر اقامت کرد. هنگام توقف در سیوند نامه‌ای از شیراز، از ارمیتاژ اسمیث مستشار مالی انگلیس که بر طبق قرارداد وثوق‌الدوله به ایران آمده بود، به مصدق رسید. او ضمن تحسین از عملیات مصدق در ایالت فارس تقاضای وقتی برای ملاقات کرده بود مصدق از این نظر که ملاقات او بهانه‌ای به دست آقا سید ضیاءالدین طباطبایی می‌دهد از قبول ملاقات خودداری کرده بود، زیرا او نتوانسته بود مصدق را به واسطه همراهی مردم شیراز دستگیر کند و به این عنوان که با اجانب آمد و شد کرده است دستگیرش می‌کرد. (افشار، ۱۳۵۹: ۶۶). بعد از توقف یک ماهه در سیوند، مصدق به عزم تهران

حرکت کرد. و پس از مدتی به قریه مهیار رسید. مصدق در آن قریه در کاروانسرای مشغول استراحت بود که ژاندارمی از اصفهان آمد و به مصدق اعلام نمود: به ژاندارمری دستور داده شده است که مصدق را توقیف کنند. چنانکه در اصفهان توقف نکند و از سمت جنوب به شهر وارد و از شمال خارج شود کسی معترض وی نخواهد شد ولی اگر شب در اصفهان بماند ژاندارمری مجبور است حکم مرکز را اطاعت بکند و مصدق را توقیف نماید. مصدق برای بهانه ندادن به دست مأمورین به گفته‌های مأمور ژاندارمری گوش داد، وی در قریه گز (بعد اصفهان) در باغی متعلق به سردار محتشم (حاکم اصفهان) به مصدق گفت اگر به تهران برود قطعاً وی را دستگیر خواهند نمود، وی پیشنهاد داد که مصدق به چهارمحال بختیاری برود. (افشار، ۱۳۵۹: ۶۹).

مصدق به پیشنهاد سردار محتشم پاسخ مثبت داد و روز بعد به همراه قاصد سردار محتشم عازم چهارمحال بختیاری شد و به قریه شمس آباد که ملک سردار اشجع بود، رفتند. در چهارمحال قرار شد، مصدق هر پانزده روز مهمان یکی از خوانین باشد. مصدق ابتدا به منزل امیر افخم به دهکرد (شهر کرد فعلی) رفت.

پس از چند روز اقامت مصدق در چهارمحال، نامه‌ای از آقای سردار محتشم به آقای امیرافخم مبنی بر اینکه سید ضیاءالدین از تهران رهسپار اروپا شده است، رسید کابینه سید ضیاءالدین که به "کابینه سیاه" در میان مردم معروف شده بود بعد از ۹۰ روز حکومت سقوط کرد. سید ضیاءالدین طباطبایی در ۱۷ رمضان ۱۳۳۹ قمری با خواست سردار سپه و حکم احمد شاه از ایران تبعید شد. قوام‌السلطنه ده روز بعد از این واقعه به نخست‌وزیری رسید. (رومی، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۶). پس از چند روز تلگرافی از آقای قوام‌السلطنه رسید که موقع معرفی دولت مصدق را به سمت وزیر مالیه معرفی نمود. مصدق به همین دلیل عازم تهران شد.

نتیجه‌گیری

مصدق هنگامی که به والیگری فارس منصوب گشت با آگاهی از وضعیت نابسامان فارس دست به اصلاحات اساسی در این ناحیه زد. وی در اولین اقدام صولت‌الدوله قشقایی را به ایلخانگیری ایل قشقایی منصوب نمود و سپس با استفاده از تفنگچیان محلی، ناامنیهایی که در منطقه آباد رخ می‌داد را سرکوب نمود و نوعی نظم و آرامش را به ایالت فارس بازگرداند. وی در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، از اعلام فرمان انتصاب سید ضیاء به نخست‌وزیری، سر باز زد و تنها زمانی از ولایت فارس کنار رفت که از احمد شاه مستقیماً فرمان عزل خود را دریافت کرد. مصدق به علت مخالفت با کودتا و ریاست وزرایی سید ضیاء‌الدین طباطبایی استعفا کرد و برای محفوظ ماندن از تعرض عوامل دولتی بین بختیاری‌ها رفت. وی سه ماه در چهارمحال بختیاری زندگی نمود و زمانی که سید ضیاء از نخست‌وزیری کنار گذاشته شد، در ۱۴ خرداد ۱۳۰۰، در دولت قوام‌السلطنه در پست وزارت مالیه منصوب گردید و به تهران رفت.

منابع

- ۱- تقریرات مصدق در زندان (درباره حوادث زندگی خویش) به اهتمام جلیل بزرگمهر، به کوشش ایرج افشار، تهران، نشر سازمان کتاب، ۱۳۵۹.
- ۲- جان، فوران مقاومت شکننده « تاریخ تحولات اجتماعی اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی»، ترجمه احمد تدین، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ ششم، ۱۳۸۵.
- ۳- جنگ جهانی اول در جنوب ایران(گزارش سالانه کنسولگری بریتانیا در بوشهر) (۱۹۲۱-۱۹۴)، ترجمه کاوه بیات، بوشهر کنگره بزرگداشت هشتادمین سالگرد شهادت رئیسعلی دلواری، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۴- خاطرات و تالماص مصدق، با مقدمه غلامحسین مصدق و به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۸.
- ۵- رومی، سیروس، تاریخ مطبوعات فارس (دوره قاجار)، بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۸۳.
- ۶- ژدومرینی، عشايرفارس، ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- ۷- شفیعی سروستانی، مسعود، فارس در انقلاب مشروطیت، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۸۳.
- ۸- شمشیری، مهدی، مصدق و خاندان مستوفیان آشتیانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- ۹- قهرمانی ایبوردی، مظفر، وقایع عشایری فارس، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
- ۱۰- کاتوزیان، همایون، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
- ۱۱- مجد، محمدقلی، قحطی بزرگ ۱۲۹۸-۱۲۹۶ش/۱۹۱۹-۱۹۱۷م، ترجمه محمدکریمی، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۷.
- ۱۲- منیره، راضی، پلیس جنوب ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- ۱۳- مهدی‌قلی، هدایت، گزارش ایران، به کوشش محمدعلی صوتی، تهران، نقره، ۱۳۶۳.
- ۱۴- میرزایی‌دره‌شوری، غلامرضا، قشقایبها و مبارزات مردم جنوب، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- ۱۵- نجاتی، غلامرضا، مصدق و سالهای مبارزه و مقاومت، جلد اول، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
- ۱۶- وثوقی، محمدباقر، آیت‌الله‌سیدعبدالحسین‌لاری و جنبش مشروطه‌خواهی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.